

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۴/۴
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۶/۲۵

فصل نامه علمی - ترویجی پژوهش‌های مهدوی
سال سوم، شماره ۹، تابستان ۱۳۹۳

واکاوی جایگاه وصیت در شناخت امام

نصرت‌الله آیتی*

چکیده

در طول تاریخ، مدعیان بسیاری از گوشه و کنار سربرآورده و با دعوی امامت، جمعی را فریفته‌اند و به خود مشغول کرده‌اند. از این رو امامان برحق، همواره می‌کوشیدند با ارائه معیارهای لازم، مؤمنان را از دام مدعیان شیاد برهانند. از جمله معیارهای ارائه شده از سوی پیشوایان معصوم در این باره، نشانه‌های امام است؛ نشانه‌هایی که به کمک آن می‌توان امامان راستین را از مدعیان دروغ‌زن شناسایی کرد. «وصیت» از جمله نشانه‌هایی است که در روایات متعدد از آن سخن گفته شده است؛ یعنی هر کس وصی امام پیشین باشد، او امام است؛ البته مشروط به آن که وصیت مورد نظر آشکار باشد، به اندازه‌ای که وقتی از مردم کوچه و بازار سؤال شود: امام به که وصیت کرد؟ مردم بگویند: به فلانی. همچنین وصیت نمی‌تواند به یک عنوان کلی و مبهم تعلق گیرد، بلکه باید امام را بعینه مشخص کند و مصداق آن را به طور دقیق تعیین نماید. به همین دلیل، گزارش‌های متعددی در این باره وجود دارد که پیشوایان معصوم به هنگام وصیت به امام پس از خود، عده‌ای را بر این کار شاهد می‌گرفتند و البته علنی بودن وصیت در شرایط تقیه به شناسایی امام نمی‌انجامید؛ چرا که تنها کسانی از وصایت به امامت پی می‌بردند که از پیش می‌دانستند وصیت نشانه امامت است. در برخی از روایات در کنار

* استادیار و عضو هیئت علمی مرکز تخصصی آینده روشن (پژوهشکده مهدویت) قم (ayati110@yahoo.com).

مطلب یادشده تأکید شده است که از دیگر نشانه‌های امام، به همراه داشتن وصیت پیامبر گرامی اسلام ﷺ است. وصیت مورد نظر این دسته از روایات، وصیت مکتوب رسول خداست که از امام سابق به امام لاحق سپرده می‌شده و اکنون در اختیار آخرین ذخیره الهی - امام مهدی ﷺ - است.

واژگان کلیدی

نشانه‌های امام، وصیت، مدعیان دروغین، امام مهدی، امامت.

مقدمه

امامت، مقامی شامخ و رفیع است که تنها افراد شایسته، آن هم با انتخاب از سوی خداوند متعال بدان بار می‌یابند:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾. (سجده: ۲۴)

عظمت این جایگاه ممتاز چنین اقتضا می‌کند که به سادگی نتوان ادعای هر کسی را که مدعی برخورداری از آن است پذیرفت. بنابراین برای تمایز میان دارندگان واقعی این مرتبه و مدعیان دروغین و لاف‌زن باید در متن دین، راهکارهایی ارائه شده باشد. از جمله این راهکارها، نشانه‌هایی است که برای امام برشمرده شده؛ نشانه‌هایی که تنها در امام وجود دارد و به کمک آن می‌توان او را شناسایی کرد. درباره این‌که نشانه‌های امام چیست، روایات بسیاری در مجامع روایی شیعه وجود دارد که تحقیق، بررسی و تحلیل آن‌ها مجال وسیع می‌طلبند؛ اما نظر به این که به تازگی سرکرده یکی از فرقه‌های انحرافی، مدعی امامت و مهدویت شده و ادعا کرده است واجد نشانه‌های امامت و از جمله وصیت است، نوشتار پیش رو، موضوع خود را وصیت - که در روایات از آن به عنوان یکی از نشانه‌های امام یاد شده - قرار داده است.

وصیت، نشانه امامت

بر اساس روایات پیشوایان معصوم علیهم‌السلام یکی از نشانه‌هایی که به کمک آن می‌توان امام را از مدعیان دروغین شناسایی کرد وصیت است؛ یعنی وقتی امام سابق به کسی وصیت کرد و او را به عنوان وصی خود معرفی نمود، از این راه می‌توان فهمید کسی که به او وصیت شده جانشین امام سابق و امام برحق است. در این باره روایات متعددی وجود دارد؛ از جمله:

عن الحارث بن المغيرة النضري قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: بما يعرف صاحب هذا الامر؟

قال: بالسكينة والوقار والعلم والوصية؛ (صدوق، ۱۴۰۳: ۲۰۰)

حارث بن مغیره می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: صاحب این امر به چه شناخته می شود؟ فرمود: به آرامش و وقار و دانش و وصیت.

این نشانه به تنهایی قابلیت سوء استفاده دارد و می تواند دست آویز شیادان قرار گیرد؛ زیرا همیشه این امکان وجود دارد که مدعیان دروغین، خود را وصی امام معرفی کنند و مدعی شوند ائمه علیهم السلام به هنگام شهادت به صورت خصوصی به آنان وصیت کرده اند. از این رو برای این که راه بر مدعیانی از این دست بسته شود، پیشوایان معصوم علیهم السلام وصیت را مقید به قید خاصی کرده اند. قید یادشده آشکار بودن است؛ یعنی نشانه امام این است که امام سابق آشکارا کسی را وصی خود قرار دهد. در این باره می توان به این روایات اشاره کرد:

أبي عبد الله عليه السلام قال: قيل له، بأي شيء يعرف الامام؟ قال: بالوصية الظاهرة و بالفضل ...؛ (کلینی، ۱۳۶۷: ج ۱، ۲۸۴)

حفص بن بختری می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض شد: با چه چیز امام شناخته می شود؟ فرمود: به وصیت آشکار و به فضیلت.

أبي عبد الله عليه السلام قال: عشر خصال من صفات الامام: العصمة، والنصوص وأن يكون أعلم الناس، وأتقاهم لله، وأعلمهم بكتاب الله، وأن يكون صاحب الوصية الظاهرة ...؛ (صدوق، ۱۴۰۳: ۴۲۸)

امام صادق علیه السلام فرمود: ده خصلت از صفات امام است: عصمت، نص بر امامت و از همه مردم داناتر و پرهیزکارتر است و به قرآن داناتر است و دارای وصیت آشکار است ...

در برخی دیگر از روایات، قید یادشده به صورتی شفاف تر توضیح داده شده است؛ توضیحی که پیشوایان معصوم در این باره داده اند این است که وصیت باید به اندازه ای آشکار باشد که وقتی مسافران وارد شهر شده و از مردم در کوچه و بازار سؤال کنند که وصی فلان امام کیست؟ مردم وصی را بشناسند و او را معرفی کنند. در این باره در روایات چنین آمده است:

عن عبد الاعلی قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: المتوثب على هذا الامر، المدعي له، ما الحجة عليه؟ قال: يسأل عن الحلال والحرام، قال: ثم أقبل علي، فقال: ثلاثة من الحجة لم تجتمع في أحد إلا كان صاحب هذا الأمر أن يكون أولى الناس بمن كان قبله ويكون عنده السلاح ويكون صاحب الوصية الظاهرة التي إذا قدمت المدينة سألت عنها العامة والصبيان: إلى من أوصى فلان؟ فيقولون: إلى فلان بن فلان؛ (کلینی، ۱۳۶۷: ج ۱، ۲۸۴)

عبدالاعلی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کسی که منصب امامت را غصب کرده و به ناحق ادعا می‌کند، چه دلیلی بررد اوست؟ فرمود: درباره حلال و حرام از او بپرسند (درست پاسخ نگفتنش دلیل بر ادعای دروغش است). سپس به من رو کرد و فرمود: سه دلیل هست که جز در صاحب امر امامت فراهم نیاید: سزاوارترین مردم است نسبت به امام پیش از خود و سلاح نزد اوست و وصیت امام سابق درباره او مشهور است، به طوری که چون در شهر امام وارد شوی و از عموم مردم و کودکان هم که بپرسی: فلان امام به که وصیت کرده؟ می‌گویند به فلان پسر فلان.

ابن ابی نصر قال: قلت لأبي الحسن الرضا علیه السلام: إذا مات الامام بم يعرف الذي بعده؟ فقال للإمام علامات منها أن يكون أكبر ولد أبيه ويكون فيه الفضل والوصية، ويقدم الركب فيقول: إلی من أوصی فلان؟ فيقال: إلی فلان...؛ (همو)

ابن ابی نصر می‌گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: چون امام بمیرد، امام پس از وی به چه دلیل شناخته می‌شود؟ فرمود: امام علاماتی دارد: از جمله آن‌ها این است که بزرگ‌ترین فرزند پدر اوست و دارای فضیلت و وصیت است، به طوری که جماعت مسافران می‌آیند و می‌پرسند: فلان امام [که وفات کرد] به که وصیت کرد؟ همه می‌گویند: به فلان کس....

عن أحمد بن عمر، عن أبي الحسن الرضا علیه السلام قال: سألته عن الدلالة على صاحب هذا الامر، فقال: الدلالة عليه: الكبر والفضل والوصية، إذا قدم الركب المدينة فقالوا: إلی من أوصی فلان؟ قيل: فلان بن فلان، ودوروا مع السلاح حيثما دار، فأما المسائل فليس فيها حجة؛ (همو: ۲۸۵)

احمد بن عمر گوید: از حضرت رضا علیه السلام درباره دلیل امامت صاحب الامر پرسیدم، فرمود: دلیل بزرگی سن و فضیلت و وصیت است، زمانی که کاروان به شهر درآید و بگویند: فلانی به که وصیت کرد؟ گفته شود: به فلان پسر فلان و هر کجا سلاح گردید، شما هم بگردید، اما جواب گفتن مسائل دلیل نیست.

در پاره‌ای از روایات افزون بر قید یادشده، تصریح شده است که وصیت باید به صورتی باشد که قابلیت انطباق بر افراد مختلف نداشته باشد، بلکه به گونه‌ای باشد که امام را بعینه مشخص کند.

عن الرضا علیه السلام فإن قال: فلم لا يجوز أن يكون الامام من غير جنس الرسول؟ قيل: لعل منها: أنه لما كان الامام مفترض الطاعة لم يكن بد من دلالة تدل عليه ويتميز بها من غيره، وهي القرابة المشهورة والوصية الظاهرة ليعرف من غيره ويهتدى إليه بعينه...؛ (صدوق، ۱۳۸۵: ج ۱، ۲۵)

امام رضا علیه السلام فرمودند: پس اگر گوینده‌ای بپرسد: چرا جایز نیست امام از غیر جنس

(خاندان) پیغمبر باشد؟ گفته می‌شود: برای علّت‌های متعدّدی که از آن جمله این است که چون اطاعت امام واجب است ناچار باید نشانه و دلیلی باشد که او را معرفی کند و از دیگران او را متمایز سازد، و آن قرابت و خویشی مشهور است، و وصیت آشکار، تا وی از غیر شناخته شود، و دیگران به شخص او هدایت شوند.

از مجموع روایات یادشده به روشنی این نکته فهمیده می‌شود که وصیت مورد نظر روایات، وصیت به یک عنوان مبهم و کلی نیست، بلکه وصیت به صورتی است که دقیقاً مصداق امام لاحق را مشخص می‌کند و راه را بر مدعیان دروغین می‌بندد.

از آن جا که از یک سو وصیت دارای کارکرد مهم شناسایی امام است و از سوی دیگر، وصیت به حسب فرمایش اهل بیت علیهم‌السلام باید آشکار باشد، پیشوایان معصوم نسبت به معرفی امام پس از خود به عنوان وصی خویش اهتمامی ویژه داشتند و برای این که وصیت به صورت آشکار باشد و دیگران نیز از آن مطلع گردند، افرادی را بر وصیت خود شاهد قرار می‌دادند تا از این طریق امام پس از خود را به شیعیان معرفی کنند.

در روایتی درباره حضور شاهدان به هنگام وصی معرفی شدن امام حسن، امام حسین، امام سجاد و امام باقر علیهم‌السلام چنین آمده است:

سليم بن قيس قال: شهدت وصية أمير المؤمنين عليه السلام حين أوصى إلى ابنه الحسن عليه السلام و أشهد علي وصيته الحسين عليه السلام و محمداً وجميع ولده ورؤساء شيعته وأهل بيته، ثم دفع إليه الكتاب والسلاح وقال لابنه الحسن عليه السلام: يا بني! أمرني رسول الله صلى الله عليه وآله أن أوصي إليك وأن أدفع إليك كتبي وسلاحي كما أوصى إلي رسول الله صلى الله عليه وآله و دفع إلي كتبه و سلاحه، وأمرني أن أمرك إذا حضرك الموت أن تدفعها إلى أخيك الحسين عليه السلام. ثم أقبل علي ابنه الحسين عليه السلام فقال: وأمرك رسول الله صلى الله عليه وآله أن تدفعها إلى ابنك هذا. ثم أخذ بيد علي بن الحسين عليه السلام ثم قال لعلي بن الحسين: وأمرك رسول الله صلى الله عليه وآله أن تدفعها إلى ابنك محمد بن علي و اقرأه من رسول الله صلى الله عليه وآله و مني السلام؛ (كليني، ۱۳۶۷، ج ۱، ۲۹۷ - ۲۹۸)

سليم می‌گوید: در وصیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام هنگامی که به پسرش امام حسن علیه‌السلام وصیت می‌فرمود حاضر بودم. حضرت بر وصیتش امام حسین علیه‌السلام و محمد و همه فرزندان او و اهل بیت و رؤسای شیعیانش را شاهد گرفت. سپس امیرالمؤمنین علیه‌السلام کتاب و اسلحه را به امام حسن علیه‌السلام سپرد و فرمود: پسر من، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به من دستور داده به تو وصیت کنم و کتاب‌ها و اسلحه‌ام را به تو بسپارم، همان گونه که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به من وصیت فرمود و کتاب‌ها و اسلحه‌اش را به من سپرد. آن حضرت به من دستور داده تا به تو امر کنم که وقتی مرگت فرا رسید آن‌ها را به برادرت حسین بسپار. سپس حضرت رو به امام حسین علیه‌السلام

کرد و فرمود: پیامبر ﷺ به تو دستور داده که آن‌ها را به این پسرت بسیاری. و در این حال حضرت دست علی بن الحسین را گرفت و او را به خود نزدیک کرد و فرمود: پیامبر ﷺ به تو دستور داده که آن‌ها را به پسرت محمد بسیاری. از قول پیامبر و از قول من به او سلام برسان.

درباره حضور گواهان هنگام وصیت به امام جعفر صادق علیه السلام می‌توان به این روایت اشاره کرد:

عن عبدالاعلی قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول العامة: إن رسول الله ﷺ قال: من مات وليس له إمام مات ميتة جاهلية، فقال: الحق والله، ... إن أبي استودعني ما هناك، فلما حضرته الوفاة قال: ادع لي شهوداً فدعوت أربعة من قريش، فيهم نافع مولى عبد الله بن عمر، قال: اكتب هذا ما أوصى به يعقوب بنيه «يَا نَبِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الَّذِينَ قَالُوا لَا مَوْئَاتٍ إِلَّا وَآنتُمْ مُسْلِمُونَ» وأوصى محمد بن علي إلى ابنه جعفر بن محمد وأمره أن يكفنه في برده الذي كان يصلي فيه الجمع وأن يعممه بعمامته وأن يربع قبره ويرفعه أربع أصابع، ثم يخلي عنه، فقال: اطووه، ثم قال للشهود: انصرفوا رحمكم الله، فقلت بعد ما انصرفوا: ما كان في هذا يا أبت أن تشهد عليه؟ فقال: إني كرهت أن تغلب وأن يقال: إنه لم يوص، فأردت أن تكون لك حجة فهو الذي إذا قدم الرجل البلد قال: من وصي فلان، قيل فلان، قلت: فإن أشرك في الوصية؟ قال: تسألونه فإنه سيبين لكم؛ (همو: ۳۷۸)

عبدالاعلی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم از قول عامه که می‌گویند رسول خدا ﷺ فرمود: هرکس بمیرد و امامی نداشته باشد به مردن اهل جاهلیت مرده است؟ فرمود: سوگند به خدا که درست است ... پدرم در زمان خود هر چه آن‌جا بود به من سپرد و چون مرگش فرارسید، فرمود: چند گواه برای من حاضر کن! من چهار تن از قریش را حاضر کردم که نافع وابسته عبدالله بن عمر با آن‌ها بود و فرمود: بنویس این است که یعقوب به پسرانش وصیت کرد: «ای پسران من، به راستی خدا برای شما دینی را برگزیده است؛ مبادا بمیرید جز این که مسلمان باشید.» و محمد بن علی به پسرش جعفر بن محمد وصیت کرد و به او دستور داد او را در بُردی که هنگام نماز جمعه می‌پوشید کفن کند و عمامه او را برای او عمامه سازد و قبر او را چهارگوش نماید و چهار انگشت از زمین بلندتر کند و او را واگذارد. سپس فرمود: آن وصیت‌نامه را در هم بیچید. و به گواهان فرمود: خدا شما را رحمت کند، برگردید. و چون گواهان رفتند، گفتیم: پدر جان، در این استشهاد چه مصلحتی بود؟ فرمود: من خوش نداشتم که تو مغلوب شوی و بگویند وصیت نکرده است. خواستم تو دلیلی در دست داشته باشی. و امام کسی است که چون به شهر او درآیند و بپرسند: وصی

فلان امام کیست؟ بگویند: فلانی. من گفتم: اگر در وصیت، شریک داشته باشد؟ فرمود: از او سؤال می‌کنید، مطلب برای شما روشن می‌شود.

درباره گواه گرفتن بر وصیت به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام این روایات قابل ذکرند:

حدثني المخزومي وكانت أمه من ولد جعفر بن أبي طالب عليه السلام قال: بعث إلينا أبو الحسن موسى عليه السلام فجمعنا ثم قال لنا: أتدرون لم دعوتكم؟ فقلنا: لا فقال: اشهدوا أن ابني هذا وصيي والقيم بأمري وخليفتي من بعدي، من كان له عندي دين فليأخذه من ابني هذا، ومن كانت له عندي عدة فلينجزها منه ومن لم يكن له بد من لقائي فلا يلقيني إلا بكتابه؛ (همو: ۳۱۲)

مخزومی که مادرش از اولاد جعفر بن ابی طالب علیه السلام است به من گفت: موسی بن جعفر علیه السلام دنبال ما فرستاد و ما را جمع کرد و فرمود: می‌دانید شما را برای چه دعوت کردم؟ گفتیم: نه. فرمود: گواه باشید که این پسر من، و پس از من خلیفه و کاردار من است. هر کس از من طلبی دارد، از این پسر بگیرد و به هر کس وعده‌ای داده‌ام، باید وفای آن را از او بخواهد، و هر کس از ملاقات من ناگزیر است، جز به وسیله نامه‌ او مرا ملاقات نکند.

منصور بن یونس بن بزرج دخلت علی أبي الحسن یعنی موسی بن جعفر علیه السلام يوماً فقال لي: يا منصور! أما علمت ما أحدثت في يومي هذا؟ قلت: لا. قال: قد صيرت علياً ابني وصيي وأشار بيده إلى الرضا عليه السلام وقد نخلته كنيتي والخلف من بعدي فادخل عليه وهنئه بذلك واعلم اني أمرتك بهذا قال: فدخلت عليه فهنئته بذلك وأعلمته ان أمرني بذلك ثم جحد منصور فاخذ الأموال التي كانت في يده؛ (صدوق، ۱۴۰۴: ج ۲، ۲۲)

منصور بن یونس می‌گوید: روزی برای الحسن موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم. به من فرمود: ای منصور، آیا می‌دانی امروز چه کار تازه‌ای انجام دادم؟ عرض کردم: نه. فرمود: فرزند خود علی را وصی خود گردانیدم. و با دست خود به حضرت رضا علیه السلام اشاره کرد و فرمود: کنیه خود را به او بخشیدم و او خلیفه بعد از من است. و به من فرمود: بر او وارد شو و به او این را تهنیت بگو، و بگو: من تو را به این عمل امر کردم. من بر او داخل شدم و به او تهنیت گفتم و عرض کردم: پدر بزرگوارت مرا به این کار امر فرمود. پس از آن منصور این معنا را انکار نمود و اموالی که در دست او بود را تصاحب کرد.

سليمان بن حفص المروزي قال: دخلت علی أبي الحسن موسی بن جعفر عليه السلام و أنا أريد أن أسأله عن الحجة على الناس بعده فلما نظر إلي فابتدأني وقال: يا سليمان! إن علياً ابني ووصيي والحجة على الناس بعدي وهو أفضل ولدي فان بقيت بعدي فاشهد له بذلك عند شيعتي وأهل ولايتي المستخبرين عن خليفتي من بعدي؛ (همو: ۳۵)

سليمان بن حفص مروزی می‌گوید: بر امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم و

می خواستم درباره حجّت الهی و امام بعد از ایشان سؤال کنم. حضرت به من نگاهی کرد و بدون این که من مطلبی سؤال کنم، فرمود: ای سلیمان، علی پسر و وصی من است و بعد از من حجّت خدا بر مردم خواهد بود و او بهترین فرزند من است. اگر بعد از من زنده ماندی، نزد آن دسته از شیعیان و اهل ولایت من که خواستار شناختن جانشین من هستند، به نفع او (علی بن موسی) شهادت و گواهی بده.

روایت زیر بر حضور شاهدان هنگام وصیت به امام هادی علیه السلام دلالت دارد:

محمد بن الحسین الواسطی آنه سمع أحمد بن أبي خالد مولی أبي جعفر یحیی که آنه أشهده علی هذه الوصیة المنسوخة: شهد أحمد بن أبي خالد مولی أبي جعفر أن أبا جعفر محمد بن علي بن موسی بن جعفر بن محمد ابن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام أشهده أنه أوصی إلى علي ابنه بنفسه وأخواته وجعل أمر موسی إذا بلغ إليه وجعل عبدالله بن المساور قائماً علی تركته من الضیاع والأموال والنفقات والرقيق وغير ذلك إلى أن يبلغ علي بن محمد صبر عبدالله بن المساور ذلك اليوم اليه يقوم بامر نفسه و اخواته؛ (کلینی، ۱۳۶۷: ج ۱، ۲۲۵)

محمد بن حسین واسطی می گوید شنیده است احمد بن ابی خالد خادم و وابسته ابی جعفر علیه السلام نقل می کرده که آن حضرت او را بر این وصیت - که در نسخه ای ثبت بود - گواه گرفت: گواه است احمد بن ابی خالد مولای ابی جعفر که ابوجعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام او را گواه گرفت که علی علیه السلام به پسرش نسبت به خودش و خواهرانش وصیت کرد و کار موسی (پسر دیگر امام که ملقب به مبرقع بود) را نیز وقتی بالغ شد بدو سپرد و عبدالله بن مساور را بر ترکه خود گذاشت از مزرعه ها و اموال و مخارج و مملوک ها و غیر آن، تا وقتی علی بن محمد بالغ شود عبدالله بن مساور همه را به او سپارد در همان روز بلوغ، تا به کار خود و خواهران خود قیام کند.

گزارش زیر نیز نشان گر حضور شاهدان در مراسم وصیت به امام حسن عسکری علیه السلام است:

یحیی بن یسار القنبري قال: أوصی أبو الحسن علیه السلام إلى ابنه الحسن قبل مضیه بأربعة أشهر، وأشهدني علی ذلك وجماعة من الموالي؛ (همو)
یحیی بن یسار قنبری می گوید: ابوالحسن (امام هادی علیه السلام) چهار ماه پیش از وفاتش به پسرش حسن وصیت کرد و مرا با جمعی از دوستانش گواه گرفت.

روایات یاد شده بر این مطلب دلالت داشتند که هنگام معرفی امام حسن، امام حسین، امام سجاد، امام باقر، امام صادق، امام رضا، امام هادی، امام عسکری علیه السلام به عنوان وصی امام پیش از خود گواهایی حضور داشتند و این کار در حضور شاهدانی انجام گرفته است و به

همین دلیل وصیت به آن‌ها وصیت آشکار بوده است. البته اگر درباره سایر پیشوایان معصوم گزارش صریحی وجود ندارد که نشان دهد هنگام معرفی آنان به عنوان وصی، گواهی حضور داشته‌اند، نمی‌توان چنین استنباط کرد که وصیت به آنان آشکار نبوده است؛ چرا که فقدان گزارش تاریخی درباره یک مسئله دلیل فقدان آن نیست و از قضا از روایاتی که گذشت و بر این دلالت داشت که یکی از نشانه‌های امام وصیت آشکار است، می‌توان چنین استنتاج کرد که حتماً چنین وصیتی برای همه پیشوایان معصوم وجود داشته است، گرچه گزارش آن به دست ما نرسیده باشد.

آن چه گفته شد، ضابطه کلی و اصلی در این باب است و البته ممکن است در شرایط خاصی بدون این‌که در ماهیت کارکرد وصیت - که شناسایی امام است - تغییری رخ دهد، در چگونگی اجرای آن به شیوه‌های مختلفی عمل شود. به عنوان نمونه، در روایتی می‌خوانیم امام صادق علیه السلام در وصیت خود به غیر از امام موسی بن جعفر علیه السلام به افراد دیگری نیز وصیت کرده بودند:

أبي أيوب النحوي قال: بعث إلي أبو جعفر المنصور في جوف الليل فأتيته فدخلت عليه وهو جالس على كرسي وبين يديه شمعَةٌ وفي يده كتاب، قال: فلما سلمت عليه رمى بالكتاب إلي وهو يبكي، فقال لي: هذا كتاب محمد بن سليمان يخبرنا أن جعفر بن محمد قد مات، فإنا لله وإنا إليه راجعون - ثلاثاً - وأين مثل جعفر؟ ثم قال لي: اكتب قال: فكتبت صدر الكتاب، ثم قال: اكتب إن كان أوصى إلي رجل واحد بعينه فقدمه واضرب عنقه، قال: فرجع إليهِ الجواب أنه قد أوصى إلي خمسة واحد هم أبو جعفر المنصور ومحمد بن سليمان وعبدالله وموسى وحميدة؛ (كليني، ۱۳۶۷: ج ۱، ۳۱۰ - ۳۱۱)

ابوایوب نحوی می‌گوید: نیمه شبی ابو جعفر منصور دنبال من فرستاد. من نزدش رفتم. او روی کرسی نشسته بود و شمعی در برابر و نامه‌ای در دست داشت. چون سلامش گفتم، نامه را به طرف من انداخت و می‌گریست. سپس گفت: این نامه از محمد بن سلیمان است که گزارش می‌دهد، جعفر بن محمد وفات یافته است - و سه بار گفت - : ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾، کجا مانند جعفر یافت شود؟ سپس به من گفت: بنویس! من مقدمه نامه را نوشتم. آن‌گاه گفت: بنویس اگر او به شخص معینی وصیت کرده است او را پیش آرو گردنش را بزن. جواب آمد که او به پنج نفر وصیت کرده است که یکی از آن‌ها ابو جعفر منصور است و دیگران محمد بن سلیمان و عبدالله و موسی و حمیده‌اند.

با این حال، این شکل از وصیت به امام موسی بن جعفر علیه السلام به این معنا نیست که نسبت به آن حضرت بعینه وصیت آشکاری وجود نداشته است؛ چرا که با توجه به معیارهای دیگری

که در روایات ذکر شده است، این وصیت، وصیتی آشکاره به امام موسی بن جعفر علیه السلام است؛ چرا که با توجه به روایاتی که می گویند امام لاحق فرزند امام سابق است (نعمانی، ۱۴۲۲: ۲۴۹) و دیگر شرایطی که برای امام بیان شده، روشن است که منصور، محمد بن سلیمان و حمیده نمی توانند امام باشند و با توجه به روایاتی که بر اساس آن، امامت در فرزند بزرگ تر است مشروط به این که در او عیبی نباشد (کلینی، ۱۳۶۷: ج ۱، ۳۵۱) عبدالله افطح از دور خارج می شود. بنابراین وصایت منحصرأً برای امام موسی بن جعفر علیه السلام بوده است و این مطلبی است که فقها از اصحاب ائمه علیهم السلام آن را می دانستند. در این باره توجه به ماجرای زیر مفید است:

أبي علي بن راشد، قال: اجتمعت العصابة بنيسابور في أيام أبي عبدالله عليه السلام فتذاكروا ما هم فيه من الانتظار للفرج، وقالوا: نحن نحمل في كل سنة إلى مولانا ما يجب علينا، وقد كثرت الكاذبة، ومن يدعي هذا الامر، فينبغي لنا أن نختار رجلاً ثقة نبعثه إلى الامام، ليتعرف لنا الامر. فاختاروا رجلاً يعرف بأبي جعفر محمد بن إبراهيم النيسابوري ودفخوا إليه ما وجب عليهم في السنة من مال و ثياب، وكانت الدنانير ثلاثين ألف دينار، والدرهم خمسين ألف درهم، والثياب ألفي شقة، وأثواب مقاريات ومرتفعات.... قال أبو جعفر: فسرت حتى وصلت إلى الكوفة، وبدأت بزيارة أمير المؤمنين - صلوات الله عليه - ووجدت على باب المسجد شيخاً مسناً قد سقط حاجباه على عينيه من الكبر، وقد تشنج وجهه، متزراً ببرد، متشحاً بأخر، وحوله جماعة يسألونه عن الحلال والحرام، وهو يفتيهم على مذهب أمير المؤمنين عليه السلام، فسألت من حضر عنده، فقالوا: أبو حمزة الثمالي. فسلمت عليه، وجلست إليه، فسألني عن أمري، فعرفته الحال، ففرح بي وجذبني إليه، وقبل بين عيني وقال: لو تجذب الدنيا ما وصل إلى هؤلاء حقوقهم، وإنك ستصل بجرمتهم إلى جوارهم. فسررت بكلامه، وكان ذلك أول فائدة لقيتها بالعراق، وجلست معهم أحدث إذ فتح عينيه، ونظر إلى البرية، وقال: هل ترون ما أرى؟ فقلنا: وأي شيء رأيت. قال: أرى شخصاً على ناقة. فنظرنا إلى الموضع فرأينا رجلاً على جمل، فأقبل، فأناخ البعير، وسلم علينا وجلس، فسأله الشيخ وقال: من أين أقبلت؟ قال: من يثرب. قال: ما وراءك؟ قال: مات جعفر بن محمد عليه السلام. فانقطع ظهري نصفين، وقلت لنفسي: إلى أين أمضي؟! فقال له أبو حمزة: إلى من أوصى؟ قال: إلى ثلاثة، أولهم أبو جعفر المنصور، وإلى ابنه عبدالله، وإلى ابنه موسى. فضحك أبو حمزة، والتفت إلي وقال: لا تغتم فقد عرفت الامام. فقلت: وكيف أيها الشيخ؟! فقال: أما وصيته إلى أبي جعفر المنصور فستر على الامام، وأما وصيته إلى ابنه الأكبر والأصغر فقد بين عن عوار الأكبر، ونص على الأصغر. فقلت: وما فقه ذلك؟ فقال: قول النبي صلى الله عليه وآله: «الإمامة

في أكبر ولدك يا علي، ما لم يكن ذا عاهة» فلما رأيناه قد أوصى إلى الأكبر والأصغر، علمنا أنه قد بين عن عوار كبيره، ونص على صغيره، فسر إلى موسى، فإنه صاحب الامر؛ (طوسی، ۱۴۱۲: ۴۳۹)

ابوعلی بن راشد می‌گوید: در زمان امام صادق علیه السلام تعدادی از شیعیان جمع شدند و درباره انتظار گشایشی که داشتند با یکدیگر گفت‌وگو کردند و گفتند: ما هر سال حقوق واجب خود را به سوی مولای خود گسیل می‌داریم، ولی هم‌اکنون دروغ‌گویان و مدعیان این امر زیاد شده‌اند. بنابراین سزاوار است مرد مورد اعتمادی را انتخاب کرده، به سوی امام روانه کنیم تا حقیقت را برای ما شناسایی کند. آنان مردی به نام ابو جعفر محمد بن ابراهیم نیشابوری را برای این کار انتخاب کردند و حقوق مالی آن سال را که بر عهده آنان بود از پول و لباس که شامل سی هزار دینار و پنجاه هزار درهم و دو هزار تکه لباس و لباس‌های متوسط و گران‌قیمت دیگری بود به او سپردند.

ابو جعفر می‌گوید: به راه افتادم تا این‌که به کوفه رسیدم و در ابتدا به زیارت امیرمؤمنان مشرف شدم. بر در مسجد، پیرمردی را که از شدت پیری ابروانش بر چشمانش افتاده بود مشاهده کردم که صورتش درهم کشیده شده بود و بردی را پوشیده و برد دیگری را بر دوش خود افکنده بود و عده‌ای اطرافش بودند و از او درباره حلال و حرام سؤال می‌کردند و او بر مذهب امیرمؤمنان به آنان پاسخ می‌داد.

از کسانی که آن‌جا بودند پرسیدم: این کیست؟ گفتند: ابو حمزه ثمالی است. به او سلام کردم و نزدش نشستم. از ما جرایم پرسید و من شرح حال خود را برایش بازگو کردم. شادمان شد و مرا نزد خود جای داد و میان دو چشمانم را بوسید و گفت: اگر در دنیا خشکسالی شود، به اینان حقوقشان نمی‌رسد و تو به خاطر رعایت حقوق آنان به جوار آنان خواهی رسید. من از این گفته‌اش شادمان شدم و این اولین فایده‌ای بود که در عراق نصیب من شد. نزد آنان نشسته، شروع به سخن کردم که به ناگاه او چشمانش را گشود و به بیابان نگاه کرد و گفت: آیا آن‌چه من می‌بینم شما نیز می‌بینید؟ گفتیم: چه دیدی؟ گفت: مردی سوار بر ناقه می‌بینم. به آن سو نگاه کردیم؛ مردی شترسوار دیدیم. او نزدیک شد و شترش را خواباند و بر ما سلام کرد و نشست. پیرمرد از او پرسید: از کجا می‌آیی؟ گفت: از یثرب. پرسید: چه خبر؟ گفت: جعفر بن محمد از دنیا رفت. با شنیدن این خبر، گویا کمرم دونیم شد و با خود گفتم: کجا رفت؟ ابو حمزه گفت: به که وصیت کرد؟ گفت: به سه نفر؛ اولینشان ابو جعفر منصور است و بعد پسرش عبدالله و پسر دیگرش موسی. ابو حمزه خندید و متوجه من شد و گفت: غمگین مباش! من امام را شناختم. پرسیدم: چگونه ای شیخ؟ گفت: وصیت او به ابو جعفر منصور برای مخفی نگاه داشتن امام است، و اما وصیت او به فرزند بزرگ و کوچک آشکار کردن عیب فرزند بزرگ‌تر است و تصریح به امامت فرزند کوچک‌تر. پرسیدم: دانش به این مطلب از کجاست؟ گفت: از

فرمایش پیامبر که فرمود: ای علی، امامت در بزرگ‌ترین فرزندان توست، مادامی که در او عیبی نباشد. و چون مشاهده کردیم امام صادق علیه السلام به فرزند بزرگ و کوچک وصیت کرده متوجه می‌شویم که ما را به عیب فرزند بزرگ توجه داده و به فرزند کوچک تصریح کرده است. پس به سوی موسی برو که او صاحب امر امامت است.

وصیت و تقیه

ممکن است درباره آن چه گذشت این پرسش به ذهن خطور کند که با وجود تقیه شدیدی که در دوران حیات امامان معصوم علیهم السلام وجود داشته است، چگونه می‌توان وجود وصیت آشکار برای آنان را پذیرفت.

در پاسخ پرسش یادشده می‌توان گفت وصیت به امام، غیر از تصریح به امامت امام است. وصیت - چنان که از تعبیر روایات برمی‌آید - تنها نشانه امامت است و منحصرأ کسانی که می‌دانسته‌اند این علامت نشانه چیست از وجود آن به امامت صاحب نشانه پی می‌بردند. به تعبیر دیگر، گاهی رابطه بین نشانه و صاحب نشانه رابطه تکوینی است؛ مانند تب که نشانه بیماری است. چنین رابطه‌ای حقیقی است و نه قراردادی. به همین دلیل منتقل شدن از تب به بیماری منوط به چیزی افزون بر علم به نشانه نیست و همین که در شخصی تب مشاهده شد، به بیماری او نیز علم حاصل می‌شود. اما برخی مواقع رابطه بین نشانه و صاحب نشانه قراردادی است. در چنین رابطه‌ای به صرف اطلاع از نشانه انسان منتقل به صاحب نشانه نمی‌شود، بلکه این انتقال نیازمند آن است که انسان بداند این نشانه، علامت چه چیزی قرار داده شده است. برای مثال، رابطه بین تصویر تابلوی عبور ممنوع و ممنوع بودن عبور، رابطه قرار دادی است. به همین دلیل این گونه نیست که همه با مشاهده تابلوی مورد نظر به ممنوع بودن عبور منتقل شوند، بلکه منحصرأ کسانی که از قبل، از این ارتباط مطلع باشند، پیام آن را دریافت خواهند کرد. رابطه بین وصیت و امامت نیز از سنخ روابط قراردادی است. از این رو تنها کسانی از وجود وصیت به امامت وصی پی می‌بردند که می‌دانستند وصیت، نشانه امام است. چنین وصیتی به‌ویژه با توجه به این که وصیت از آداب اسلامی است و میان مسلمین همیشه رواج داشته است، برای دیگران که از این رابطه اطلاع نداشتند بسیار عادی و بدون کمترین حساسیتی بوده است. فیض کاشانی در شرح روایت عبدالاعلی از امام صادق علیه السلام - که پیش از این ذکر شد - چنین می‌نویسد:

وهو وصیه أي وصیه فی السرو العلانیة بحیث یعلم المؤالف والمخالف جمیعاً أنه وصیه و

إن لم يعرفوه بالإمامة جميعاً كما نصَّ عليه بقوله وله حجة ظاهرة ثم بين ذلك بقوله إن أبي استودعني إلى آخر ما قال وحاصله أن الإمام السابق وإن لم يوص إلى اللاحق بالإمامة مخافة السلطان إلا أنه أوجب له الوصاية المطلقة و عين له الإتيان ببعض الأمور التي لا بأس بذكرها ليستدل شيعته بذلك على أنه الإمام بعده حيث فوض إليه الوصية دون غيره وإن لم يعرفه شهود الوصية بذلك. (فيض كاشاني، ۱۴۰۶: ج ۲، ۱۳۰)

نکته دیگری که توجه به آن در پاسخ به پرسش یادشده مفید خواهد بود، این است که گرچه در روایات متعددی وصیت به عنوان یکی از نشانه‌های امام ذکر شده است، اما دلیلی وجود ندارد که اثبات کند این‌گونه روایات را تمامی شیعیان می‌دانسته‌اند و در فکر و ذهنشان ثبت و ضبط شده بوده است. بنابراین از چنین روایاتی اندیشمندان شیعه و شاید برخی دیگر از شیعیان آگاهی داشته‌اند و طبیعتاً این مقدار از آگاهی باعث نمی‌شده است آشکار شدن وصیت، به آگاهی همگان به امامت امام بعد منجر شود و به همین دلیل در ماجرای پیش گفته، ملاحظه شد که ابو حمزه ثمالی - که از بزرگان شیعه بود - همین که از وصیت امام صادق علیه السلام اطلاع یافت، به امامت موسی بن جعفر علیه السلام پی برد؛ اما شخصیت اصلی ماجرا - محمد بن ابراهیم نیشابوری که هم شیعه بود و هم مورد وثوق - از وصیت امام صادق علیه السلام به امام موسی بن جعفر علیه السلام پی به امامت آن حضرت نبرد.

وصیت و اختلاف درباره امامت

پرسش دیگری که در این باره وجود دارد، این است که اگر چنین وصیت آشکاری وجود داشته است، چرا در دوران بسیاری از امامان معصوم شیعیان پس از شهادت امام زمان خود در شناخت امام بعد به خطا می‌رفتند؟

این پرسش نیز با توجه به مطالب پیشین پاسخ خود را خواهد یافت؛ چرا که آن چه آشکار بود و همگان از آن اطلاع می‌یافتند، وصیت بود؛ در حالی که برای شناسایی امام از طریق وصیت باید شیعیان از این که وصیت نشانه امامت است نیز آگاه باشند و دلیلی وجود ندارد که اثبات کند این آگاهی در میان شیعیان شایع بوده است و حتی به خطا رفتن شیعیان در شناسایی امام، خود بهترین دلیل بر جهل به این مسئله است. این جهل نیز با توجه به فقدان ابزار اطلاع‌رسانی در آن دوران قابل توجیه است؛ همچنان که به یقین می‌توان مدعی شد بسیاری از شیعیان معاصر نیز حتی با وجود ابزارهایی که کسب دانش را تسهیل کرده است نسبت به این مسئله ناآگاه‌اند و نگارنده این سطور نیز جهل خود به این مسئله را تا پیش از

ورود به این بحث مخفی نمی‌کند؛ همچنان که چه بسا ممکن است گسترده نشدن این معیار و سایر معیارهایی که به کمک آن می‌شد امام حق را شناخت، در پاره‌ای از برهه‌ها مطلوب پیشوایان معصوم بوده است؛ زیرا مطرح شدن چهره‌های متفاوتی که مدعی امامت بودند و اقبال برخی از شیعیان به سمت مدعیان و عدم اجماع شیعه بر یک نفر، جان امام را بیشتر حفظ می‌کرد و اندکی از فشار بر شیعه می‌کاست.

آن چه گذشت را در این جملات می‌توان خلاصه کرد که یکی از نشانه‌هایی که به کمک آن می‌توان امام را شناخت، این است که امام سابق آشکارا به کسی وصیت کند به صورتی که مردم کوچه و بازار از آن اطلاع یابند. چنین وصیتی اگر درباره شخصی ثابت شود، علامت امامت اوست. این وصیت - چنان که از ظاهر روایات برمی‌آید - همان وصیت به ولایت است که در فقه از آن گفت‌وگو می‌شود و فقها آن را چنین تعریف کرده‌اند:

الوصية بالولاية: استنابة بعد الموت في التصرف فيما كان له التصرف فيه: من قضاء ديونه واستيفائها، ورد الودائع واسترجاعها. والولاية على أولاده الذين له الولاية عليهم من الصبيان والمجانين، والنظر في أموالهم والتصرف فيها ... (حلی، ۱۴۱۳: ج ۲، ۵۶۲)

به همین دلیل امام موسی بن جعفر علیه السلام هنگام وصیت به امام رضا علیه السلام تصریح کرد که هر کس از من طلب دارد از وصی ام بگیرد و اگر من از کسی طلب دارم آن را نیز به او بپردازد. (کلینی، ۱۳۶۷: ج ۱، ۳۱۲)

وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله نشانه امامت

بر اساس برخی از روایات، وصیت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نشانه امامت است که این وصیت نزد هر کس یافت شود، نشانه امامت اوست.

عن عبد الاعلی قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول العامة: إن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: من مات وليس له إمام مات ميتة جاهلية، فقال: الحق والله، قلت: فإن إماماً هلك ورجل بخراسان لا يعلم من وصيه لم يسعه ذلك؟ قال: لا يسعه إن الامام إذا هلك وقعت حجة وصيه على من هو معه في البلد وحق النفر على من ليس بحضرته إذا بلغهم، إن الله عزوجل يقول: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ قلت: فنفر قوم فهلك بعضهم قبل أن يصل فيعلم؟ قال: إن الله عزوجل يقول: ﴿وَمَنْ يُخْرِجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ قلت: فبلغ البلد بعضه فوجدك مغلقاً عليك بابك، ومرخي عليك

سترك، لا تدعوهم إلى نفسك ولا يكون من يدهم عليك فيما يعرفون ذلك؟ قال: بكتاب الله المنزل قلت: فيقول الله عز وجل كيف؟ قال: أراك قد تكلمت في هذا قبل اليوم، قلت: أجل، قال فذكر ما أنزل الله في علي عليه السلام وما قال له رسول الله صلى الله عليه وآله في حسن وحسين عليهما السلام وما خص الله به علياً عليه السلام وما قال فيه رسول الله صلى الله عليه وآله من وصيته إليه ونصبه إياه وما يصيبهم وإقرار الحسن والحسين بذلك ووصيته إلى الحسن وتسليم الحسين له بقول الله: «التَّيْبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» قلت: فإن الناس تكلموا في أبي جعفر عليه السلام ويقولون: كيف تحطت من ولد أبيه من له مثل قرابته ومن هو أسن منه وقصرت عن من هو أصغر منه، فقال: يعرف صاحب هذا الأمر بثلاث خصال لا تكون في غيره: هو أولى الناس بالذين قبله وهو وصيه، وعنده سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله ووصيته وذلك عندي، لا أنزع فيه، قلت: إن ذلك مستور مخافة السلطان؟ قال: لا يكون في ستر إلا وله حجة ظاهرة، إن أبي استودعني ما هناك، فلما حضرته الوفاة قال: ادع لي شهوداً فدعوت أربعة من قريش، فيهم نافع مولى عبدالله بن عمر، قال: اكتب هذا ما أوصى به يعقوب بنيه «يَا تَيْبِيُّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» وأوصى محمد بن علي إلى ابنه جعفر بن محمد وأمره أن يكفنه في برده الذي كان يصلي فيه الجمع وأن يعممه بعمامته وأن يربع قبره ويرفعه أربع أصابع، ثم يخلي عنه، فقال: اطووه، ثم قال للشهود: انصرفوا رحمكم الله، فقلت بعد ما انصرفوا: ما كان في هذا يا أبت أن تشهد عليه؟ فقال: إنني كرهت أن تغلب وأن يقال: إنه لم يوص، فأردت أن تكون لك حجة فهو الذي إذا قدم الرجل البلد قال: من وصي فلان، قيل فلان، قلت: فإن أشرك في الوصية؟ قال: تسألونه فإنه سيبين لكم؛ (همو: ٣٧٨)

عبد الأعلى می گوید: از امام صادق عليه السلام درباره قول عامه پرسیدم که می گویند: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرموده: «هر کس بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است.» فرمود: درست است به خدا. عرض کردم: امامی [در مدینه] وفات کرده و مردی در خراسان است و نمی داند وصی او کیست؛ همین دوری از امام برای او عذر نیست؟ فرمود: برای او عذر نیست. همانا چون امام بمیرد، برهان وصی اش بر کسانی است که در بلد او هستند و کسانی که در بلد امام نیستند، چون خبر وفات او را شنیدند لازم است کوچ کنند. همانا خدای عز و جل می فرماید: «چرا از هر گروه از مؤمنان، دسته ای کوچ نکنند تا درباره دین، دانش آموزند و چون بازگشتند قوم خویش را بیم دهند، شاید آن ها بترسند.» عرض کردم: اگر دسته ای کوچ کردند و بعضی از آن ها پیش از آن که [به شهر امام] برسد و بدانند بمیرد؟

فرمود: خدای بلندمرتبه می فرماید: «و هر کس برای مهاجرت به سوی خدا و رسولش از

خانه خویش درآید، آن‌گاه مرگ وی فرا رسد، پاداش او به عهده خدا باشد» عرض کردم: اگر بعضی از آن‌ها به شهر امام رسیدند و دیدند شما در خانه خود را بسته و به روی خود پرده انداخته‌اید، نه خود شما مردم را به سوی خود می‌خوانید و نه دیگری آنان را به شما راهنمایی می‌کند، چگونه امام را بشناسند؟ فرمود: به وسیله کتاب خدا. عرض کردم: خدای بلندمرتبه چه می‌فرماید؟ امام فرمود: به نظرم پیش از این هم در این باره سخن گفته‌ای. عرض کردم: آری. آن‌گاه حضرت آیاتی را که خدا درباره علی علیه السلام نازل فرموده و آن‌چه پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره حسن و حسین علیهما السلام به علی علیه السلام اختصاص داده و وصیتی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره او کرده و نصبش فرموده و مصیباتی که به آن‌ها می‌رسد و اعتراف حسن و حسین را به آن و وصیتش را به حسن و تسلیم کردن حسین امر امامت را طبق قول خدا: «پیغمبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران وی مادران ایشان‌اند و خویشاوندان در کتاب خدا، بعضی نسبت به بعضی سزاوارترند» همه را یادآور شد.

عرض کردم: مردم درباره امام باقر علیه السلام اعتراض کرده و می‌گفتند: چگونه شد که امامت از میان تمام فرزندان پدرش تنها به وی رسید، با آن‌که در میان آن‌ها کسانی بودند که از نظر قرابت مثل او و از نظر سن بزرگ‌تر از او بودند، در صورتی که امامت به کوچک‌تران از او نرسید؟ فرمود: صاحب امر امامت به سه خصلت شناخته می‌شود که مختص به اوست و در غیر او نیست: او نسبت به امام پیشین سزاوارتر از سایر مردم است. وصی اوست. سلاح و وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد اوست. و این‌ها نزد من است؛ کسی با من در این باره نزاع نکند.

عرض کردم: این‌ها از ترس سلطان پنهان است؟ فرمود: پنهان نیست، بلکه دلیلی روشن دارد؛ همانا پدرم هر چه آن‌جا بود به من سپرد و چون وفاتش نزدیک شد، فرمود: گواهانی را نزد من حاضر کن. من چهارتن از قریبش را که نافع غلام عبدالله بن عمر یکی از آن‌ها بود، حاضر کردم. فرمود: بنویس: این است آن‌چه یعقوب پسرانش را بدان وصیت می‌کند: «پسرانم، همانا خدا این دین را برای شما برگزید؛ نمیرید جز این‌که مسلمان باشید.» و محمد بن علی به پسرش جعفر بن محمد وصیت کرد و دستورش داد که او را با بردی که در آن نماز جمعه می‌خواند کفن پوشد و با عمامه خودش او را عمامه بندد و قبرش را چهارگوش ساخته، چهار انگشت از زمین بلند کند و سپس آن را واگذارد.

آن‌گاه فرمود: وصیت‌نامه را در هم پیچید و به گواهان فرمود: بروید؛ خدا شما را رحمت کند. پس از رفتن آنان من گفتم: پدرم، در این وصیت‌نامه چه احتیاجی به گواه گرفتن بود؟ فرمود: من نخواستم که تو [پس از مرگ من] مغلوب باشی و مردم بگویند: او وصیت نکرده است و خواستم تو دلیلی داشته باشی که هرگاه مردی به این شهر آید و گوید وصی فلانی کیست؟ بگویند: فلانی.

گفتم: اگر در وصیت شریک داشته باشد [امام چگونه تعیین می‌شود]؟ فرمود: از او

سؤال می‌کنید (مسائل مشکل علمی و امور غیبی را از او می‌پرسید)، مطلب برای شما روشن می‌شود.

بنابر فرمایش امام در روایت یادشده، صاحب این امر از سه ویژگی برخوردار است: اول این‌که سزاوارترین افراد به امام سابق و وصی او باشد؛ دوم این‌که سلاح پیامبر خدا نزد او باشد و سوم این‌که وصیت آن حضرت نزد او باشد. از عبارت یادشده به روشنی معلوم می‌شود که اولاً وصیت پیامبر ﷺ با وصیت امام سابق - که در روایات پیشین از آن گفت‌وگو شد - متفاوت است و ثانیاً همچنان که وجود سلاح پیامبر ﷺ نزد کسی نشانه امامت اوست، وجود وصیت پیامبر نزد کسی نیز چنین حکمی دارد. وصیت پیامبر ﷺ نزد ائمه علیهم السلام بوده و گاه به دلیل ترس از سلطان، آن را مخفی می‌کرده‌اند و به حسب فرمایش امام صادق علیه السلام هنگامی که امام از ترس سلطان نمی‌تواند این وصیت را آشکار کرده و با آن احتجاج نماید، وصیت امام سابق به او حجت آشکاری بر وصیت پنهان پیامبر اکرم ﷺ است و همین می‌تواند دلیل وجود وصیت پیامبر نزد او و حجتی بر امامتش باشد.

... وعنده سلاح رسول الله ﷺ ووصيته وذلك عندي، لا أنزع فيه، قلت: إن ذلك مستور مخافة السلطان؟ قال: لا يكون في ستر إلا وله حجة ظاهرة ...

در روایتی دیگر چنین می‌خوانیم:

أبي عبد الله ﷺ قال: الامام يعرف بثلاث خصال انه أولى الناس بالذي كان قبله وعنده سلاح رسول الله ﷺ وعنده الوصية ... (صفا، ۱۴۰۴: ۲۰۰)

از عبارت «عنده الوصية» چنین برداشت می‌شود که وصیت نزد ائمه علیهم السلام بوده و دست به دست می‌شده است. قرینه دیگری که مطلب پیش گفته را تأیید می‌کند این روایت است:

ذكر عند أبي عبد الله ﷺ الكيسانية وما يقولون في محمد بن علي. فقال: ألا تسألونهم عند من كان سلاح رسول الله ﷺ؟ إن محمد بن علي كان يحتاج في الوصية أو إلى الشيء فيها فيبعث إلى علي بن الحسين فينسخها له؛ (همو: ۱۹۸)

نزد امام صادق علیه السلام سخن از کيسانیه و آن‌چه درباره محمد بن علی می‌گویند به میان آمد. فرمود: آیا از آنان نمی‌پرسید سلاح پیامبر خدا ﷺ نزد که بود؟ همانا محمد بن علی به وصیت یا چیزی که در آن بود نیاز پیدا می‌کرد و کسی را نزد علی بن حسین می‌فرستاد تا برایش استنساخ کند.

از این روایت نیز درمی‌یابیم وصیت متنی مکتوب و در اختیار امام سجاد علیه السلام بوده است. البته - چنان‌که ملاصالح مازندرانی تصریح کرده است - هیچ اشکالی ندارد که چیزی هم خود دلیل امامت باشد و هم دلیل بر دلیل امامت (مازندرانی، ۱۴۲۱: ج ۶، ۳۶۲ - ۳۶۳). بنابراین وقتی گفته می‌شود وصیت یکی از نشانه‌های امام است، یعنی اولاً امام سابق به شخصی که بعینه او را مشخص می‌کند وصیت نماید، به صورتی که مردم از آن اطلاع یابند و بدانند وصی امام سابق کیست و ثانیاً نزد او وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم موجود باشد و وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم متنی مکتوب بوده که نزد ائمه علیهم السلام دست به دست می‌شده است و پیشوایان معصوم در برخی موارد از این طریق، دروغ مدعیان دروغین امامت را آشکار می‌کردند. این مطلب از آن‌چه امام صادق علیه السلام درباره محمد حنفیه و نبودن وصیت نزد او فرمود قابل استنباط است. امام صادق علیه السلام نبودن وصیت نزد محمد بن حنفیه و گرفتن آن به هنگام نیاز از امام سجاد علیه السلام را دلیلی بر دروغ بودن ادعای امامت او می‌داند. از این رو حتی در روایتی که مورد استناد برخی از فرقه‌های انحرافی قرار گرفته، چنین تعبیر شده است که هر امامی وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به امام پس از خود می‌سپارد. بنابراین کسی که مدعی امامت است باید وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزدش موجود باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم في الليلة التي كانت فيها وفاته لعلي عليه السلام: يا أبا الحسن أحضر صحيفة ودواة، فأملی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضع، فقال: يا علي إنه سيكون بعدي اثنا عشر إماماً وبعدهم اثنا عشر مهدياً، فأنت يا علي! أول الاثني عشر الإمام... فإذا حضرتك الوفاة فسلّمها إلى ابني الحسن البر الوصل، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني الحسين الزكي المقتول، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني سيد العابدين ذي الثغفات علي، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني محمد باقر العلم، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني جعفر الصادق، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني موسى الكاظم، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني علي الرضا، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني موسى الكاظم، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني محمد الثقة التقي، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني علي الناصح، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني الحسن الفاضل، فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابني محمد المستحفظ من آل محمد، فذلك اثنا عشر إماماً، ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً فليسلمها إلى ابني أول المقربين له ثلاثة أسامي كاسمي واسم أبي، وهو عبدالله وأحمد، والاسم الثالث المهدي هو

أول المؤمنین؛ (طوسی، ۱۴۱۱: ۱۵۱)

پیغمبر در شب رحلتش به من فرمود: ای ابالحسن، صحیفه و دواتی بیاور! سپس پیغمبر وصیت خود را املا فرمود تا به این جا رسید: ای علی، بعد از من دوازده امام خواهد بود، و بعد از آن‌ها دوازده مهدی است. ای علی، تو نخستین آن دوازده امامی! ... چون زمان وفات تو رسید وصیت را به فرزندم حسن که نیکوکار و صلح‌کننده است بسپار و چون زمان وفات او رسید وصیت را به پسر من حسین پاک و کشته شده بسپار و چون زمان وفات او رسید وصیت را به پسرش علی سرور عبادت‌کنندگانی که پیشانی‌اش پینه بسته است بسپار و چون زمان وفات او رسید وصیت را به فرزندش محمد شکافنده دانش بسپار و چون زمان وفات او رسید وصیت را به فرزندش جعفر صادق بسپار و چون زمان وفات او رسید وصیت را به فرزندش موسی کاظم بسپار و چون زمان وفات او رسید وصیت را به فرزندش علی رضا بسپار و چون زمان وفات او رسید وصیت را به فرزندش محمد تقی ثقه بسپار و چون زمان وفات او رسید وصیت را به فرزندش علی ناصح بسپار و چون زمان وفات او رسید وصیت را به فرزندش حسن با فضیلت بسپار و چون زمان وفات او رسید وصیت را به فرزندش محمد که محفوظ از ما آل محمد است تسلیم کند. این‌ها دوازده امام هستند. بعد از مهدی موعود دوازده مهدی دیگر خواهد بود؛ چون او وفات کرد، آن را تسلیم کند به مهدی اول که دارای سه نام است: یک نام مثل نام من، و یک نام مانند نام پدرم عبدالله و احمد و اسم سوم مهدی است و او نخستین مؤمنان است.

از این روایت نیز معلوم می‌شود که وصیت پیامبر ﷺ چیزی بوده است که توسط ائمه عجل الله فرجاتهم دست به دست می‌شده است و هر امامی آن را به امام پس از خود می‌سپرده است. به همین دلیل هر امامی مأمور بوده است که وصیت را به امام پس از خود بسپارد (فلیسلمها). البته نیاز به توضیح نیست که وقتی گفته می‌شود وصیت پیامبر نشانه امامت است، اولاً چنان‌که برخی جهال گمان کرده‌اند، مقصود این نیست که صرف آمدن یک نام در این وصیت به معنای وصایت او از پیامبر گرامی اسلام است و هر کس برای اولین بار این حدیث را بر خود تطبیق کرد، می‌تواند شخصیت مورد نظر پیامبر ﷺ باشد؛ زیرا - چنان‌که گذشت - نشانه امامت، همراه داشتن وصیت پیامبر گرامی اسلام ﷺ است. ثانیاً مقصود این نیست که هر کس با آوردن یک متن مکتوب که احیاناً از نظر زمانی قدمت تاریخی هم دارد، بتواند مدعی امامت شود، بلکه باید با ادله قاطع، انتساب آن متن به پیامبر ﷺ اثبات شود. بنابراین به صرف آمدن یک نام در روایتی که گزارش‌گر وصیت پیامبر اکرم ﷺ است نمی‌توان مدعی امامت کسی شد؛ بلکه آن چه نشانه امامت است، وجود وصیت پیامبر ﷺ

نزد کسی است.

در پاسخ این پرسش که با آن که ما و حتی اغلب شیعیان در طول تاریخ، وصیت پیامبر گرامی اسلام ﷺ را ندیده‌ایم، از چه طریق می‌توانیم وصیت واقعی آن حضرت را شناسایی کنیم و از طریق آن به امامت کسی که وصیت نزد اوست ایمان آوریم، توجه به این گزارش تاریخی درخور توجه است:

إن رجلاً دخل المدينة يسأل عن الامام، فدلوه على عبدالله بن الحسن فسأله هنيئة ثم خرج فدلوه على جعفر بن محمد - صلوات الله عليه - فقصده. فلما نظرا ليه جعفر ﷺ قال: يا هذا! إنك كنت مغرى فدخلت مدينتنا هذه تسأل عن الامام فاستقبلك فتية من ولد الحسن ﷺ فأرشدوك إلى عبدالله بن الحسن فسألته هنيئة ثم خرجت، فإن شئت أخبرتك عما سألته وما رد عليك، ثم استقبلك فتية من ولد الحسين فقالوا لك: يا هذا! إن رأيت أن تلقى جعفر بن محمد فافعل. فقال: صدقت قد كان كما ذكرت، فقال له: ارجع إلى عبدالله بن الحسن فسأله عن درع رسول الله ﷺ وعمامته. فذهب الرجل فسأله عن درع رسول الله ﷺ والعمامة، فأخذ درعا من كندوج له فلبسها فإذا هي سابغة فقال: كذا كان رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - يلبس الدرع، فرجع إلى الصادق ﷺ فأخبره. فقال ﷺ: ما صدق. ثم أخرج خاتماً فضرب به الأرض فإذا الدرع والعمامة ساقطين من جوف الخاتم. فلبس أبو عبدالله ﷺ الدرع فإذا هي إلى نصف ساقه ثم تعمم بالعمامة فإذا هي سابغة فنزعها ثم ردها في الفص، ثم قال: هكذا كان رسول الله ﷺ يلبسها، إن هذا ليس مما غزل في الأرض إن خزانة الله في كن، وإن خزانة الامام في خاتمه، وإن الله عنده الدنيا كسكرجة وإنما عند الامام كصحفة، ولو لم يكن الامر هكذا لم تكن أئمة وكنا كسائر الناس؛ (مازندرانی، ۱۳۷۶: ج ۳، ۳۴۹)

مردی وارد مدینه شد و از امام جست‌وجو می‌کرد. او را به عبدالله بن حسن راهنمایی کردند. چند سؤالی کرد و از پیش او خارج شد. باز جعفر بن محمد را معرفی کردند. خدمت آن جناب رفت؛ همین که امام صادق ﷺ چشمش به او افتاد فرمود: تو را فرستاده‌اند برای جست‌وجو از امام؛ داخل شهر ما شدی و از امام سؤال کردی؛ چند نفر از اولاد امام حسن ﷺ به عبدالله بن حسن راهنمایی کردند؛ چند سؤالی کردی و خارج شدی. اگر می‌خواهی بگویم از او چه پرسیدی و چه جواب گفت. بعد چند نفر از اولاد امام حسین ﷺ به تو گفتند: اگر مایلی تو را به نزد جعفر بن محمد ببریم.

گفت آن چه فرمودی صحیح است. به او فرمود: نزد عبدالله بن حسن برو، بگو: زره پیامبر و عمامه‌اش کجاست؟ آن مرد نزد عبدالله بن حسن آمد و از زره و عمامه پرسید. عبدالله از داخل کندویی زرهی را بیرون آورد و پوشید، برایش گشاد بود. گفت: پیامبر اکرم این گونه

زره می پوشید. آن مرد به خدمت حضرت صادق علیه السلام برگشت. فرمود: راست نگفته است. سپس انگشتری بیرون آورد و به زمین زد؛ زره و عمامه از داخل انگشتر بیرون آمد. زره را پوشید، تا ساقش آمد، بعد عمامه را بر سر بست؛ عمامه بلند بود. هر دو را از تن خارج کرد و داخل نگین قرار داد. گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این طور زره می پوشید. این پارچه در زمین بافته نشده است. خزانه خدا در لفظ «کن» است و خزانه امام در انگشتری اوست. دنیا در نزد خدا مانند یک کاسه است، در نزد امام مانند یک قده. اگر چنین نبود، ما امام نبودیم و با سایر مردم برابر می شدیم.

از این روایت چنین برداشت می شود که به صرف این که کسی مدعی شود این زره و عمامه متعلق پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است نمی توان سخن او را تأیید کرد و اثبات آن نیازمند دلیلی قاطع است که معجزه آسا بودن برخی از شئون آن می تواند یکی از راه های اثبات باشد؛ همچنان که بر اساس گزارش یادشده، محل نگهداری زره و عمامه آن حضرت، شکلی کاملاً اعجازگونه داشته است.

در این جا این پرسش قابل طرح است که اگر وصیت با ویژگی های یادشده نشانه امامت باشد، چنین نشانه ای درباره امام مهدی علیه السلام نمی تواند مصداق پیدا کند؛ چرا که با توجه به فاصله زمانی طولانی ای که بین عصر حیات امام حسن عسکری علیه السلام به عنوان امام سابق و امام مهدی علیه السلام وجود دارد، شناسایی آن حضرت از این طریق میسر نخواهد بود؛ با این حال، آیا عدم انطباق این نشانه بر امام مهدی علیه السلام مشکل آفرین نیست؟ به تعبیر دیگر، اگر این امکان وجود داشته باشد که برخی از آن چه به عنوان معیارهای شناسایی امام برشمرده شده بر برخی از ائمه علیهم السلام انطباق نیابد، آیا این مطلب راه را برای مدعیان دروغینی که به ظاهر یکی از نشانه ها را با خود دارند باز نخواهد کرد؟ به عنوان نمونه، اطلاع از آن چه در آینده رخ می دهد یکی از نشانه های امام است؛ حال اگر مدعی دروغینی با استمداد از علوم غریبه یا اجنه، رخدادهای فردا را پیش گویی کرد و پیش گویی او نیز درست بود، اما شخصیت مورد نظر هیچ یک از سایر نشانه های امام را نداشت، آیا این شخص نمی تواند ادعا کند من امام هستم؟ همچنین مدعی شود نداشتن سایر نشانه های امام نیز خللی به ادعای من نمی رساند؛ چرا که اساساً اجتماع تمام نشانه ها در امام شرط نیست؛ زیرا برخی از ائمه علیهم السلام برخی از نشانه های امامت را به همراه نداشتند، همچنان که وصیت در امام مهدی علیه السلام وجود ندارد.

حل این پرسش، ریشه در پرسشی اساسی تر دارد که آیا اساساً نشانه های یادشده در روایات به اصطلاح عطف به «او» هستند، یعنی اجتماع همه آن ها شرط است؛ یا این که عطف

به «أو» (یا) هستند و وجود یکی از آن‌ها کافی است؟

پاسخ پرسش یادشده این است که ظاهر روایات چنین حکم می‌کند که این مجموعه عطف به «او» باشند و وقتی به عنوان نمونه در روایتی گفته می‌شود: «دانش از نشانه‌های امام است» و در روایت دیگری گفته می‌شود: «معجزه از نشانه‌های امام است»، یعنی این که هر دو باید در مدعی امامت وجود داشته باشند و این مقتضای جمع بین دو روایت است و دلیلی وجود ندارد که بگوییم از میان این دو نشانه، وجود یکی کافی است. با این حال، فقدان نشانه وصیت در امام مهدی علیه السلام را این‌گونه می‌توان توضیح داد که گاهی خود نشانه به گونه‌ای است که امکان وجود در شخص مدعی را دارد، اما او به‌رغم امکان برخورداری از این نشانه، فاقد آن است و گاهی نشانه همراه با ویژگی‌هایی تعریف می‌شود که مخصوص برخی از ائمه است و امکان تحقق آن در برخی از امامان وجود ندارد. به عنوان نمونه، از دسته نخست، برخورداری از دانش یا علم به همه زبان‌ها نشانه‌هایی است که به خودی خود مانعی برای وجود آن‌ها در امام نیست و مسلماً فقدان چنین نشانه‌ای در شخص مدعی نشانه دروغ‌گو بودن اوست. نمونه دسته دوم، وصیت است. این نشانه با تعریفی که از آن در روایات شده، اساساً قابل صدق بر امام مهدی علیه السلام نیست؛ زیرا هر شخصی که بخواهد مدعی شود من امام مهدی هستم، حتی امام مهدی واقعی نمی‌تواند این نشانه را همراه داشته باشد. به تعبیر دیگر، یقین داریم که فرزند امام حسن عسکری علیه السلام زنده و غایب است و سرانجام روزی آشکار خواهد شد. این شخص هر کس که باشد نشانه وصیت را به همراه ندارد؛ چون وصیت طبق تعریفی که شد یعنی این که امام سابق به شخصی بعینه وصیت کند به صورتی که مردم کوچه و بازار آن را بدانند و روشن است که این وصیت درباره امام مهدی علیه السلام نمی‌تواند صادق باشد. ویژگی یادشده سبب می‌شود چنین نشانه‌ای مربوط به همه ائمه علیهم السلام به جز امام مهدی علیه السلام باشد. بنابراین اساساً این نشانه برای شناسایی امام مهدی علیه السلام نیست. در نتیجه برای راستی آزمایی مدعی مهدویت، این نشانه کارایی ندارد و فقدان آن را نمی‌توان دلیلی بر دروغ بودن ادعای مهدویت برشمرد، بلکه باید به سایر نشانه‌هایی که برای شناسایی امام گفته شده رجوع کرد.

منابع

- حلی (علامه)، حسن بن یوسف، قواعد الأحكام، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- صدوق، محمد بن علی بن حسین، الخصال، قم، منشورات جماعة المدرسين، ۱۴۰۳ق.
- _____، علل الشرائع، نجف، المكتبة الحيدرية، ۱۳۸۵ق.
- _____، عيون أخبار الرضا عليه السلام، بيروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ق.
- صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، تهران، منشورات الاعلمی، ۱۴۰۴ق.
- طوسی، ابن حمزه محمد بن علی، الثاقب فی المناقب، قم، مؤسسه انصاریان، چاپ دوم، ۱۴۱۲ق.
- طوسی، محمد بن حسن، الغیبة، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
- فیض کاشانی، محسن، الوافی، اصفهان، کتابخانه امام امیرالمؤمنین عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامية، چاپ سوم، ۱۳۶۷ش.
- مازندرانی، ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، نجف، المكتبة الحيدرية، ۱۳۷۶ق.
- مازندرانی، محمد صالح، شرح أصول الکافی، بيروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.
- نعمانی، محمد بن ابراهیم، کتاب الغیبة، قم، انوار الهدی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.

